



خانه ما کنج رواق‌ها و لاجوردهاست

همه مشهد را به نام امام رضا(ع) می‌شناسند

✚ دنیا هم مشهد را به امام رضا(ع) می‌شناسند

این ارتباط قرن‌هاست تداوم دارد. حرم رضوی همان‌طور که عصاره و بازتاب دهنده مفاهیم هسته‌ای ایرانی است، بازتاب دهنده مفاهیم هسته‌ای یکتاپرستی هم هست. پیچ و شکن مقرنس‌ها و طاق‌ها و رواق‌ها، رنگ‌های لاجوردی و فیروزه‌ای و خردلی به همان نسبت که معانی عرفانی دارند، حکمت‌های روان‌شناسانه و فطری هم دارند. حضور در شعاع رنگ‌ها و رواق‌ها روح خسته و فرسوده انسان را آرام می‌کند و طراوت می‌دهد، حتی اگر دعا نخواند و عبادت نکند. آدمی سر در جیب تفکر فرومی‌برد و بعد از شستن آلودگی‌ها و سنگینی‌ها تازه و شاداب به زندگی اش برمی‌گردد. ما مردم دنیا آنچه از امام رضا(ع) دیده‌ایم و می‌بینیم کودکان خندان و جست‌وخیزکنان در صحن‌ها بوده‌است و چشم‌های خیره به گنبد و پیاله‌های آب سقاخانه اسماعیل طلا و فرش‌های لاک‌ی. مردان امیدوار و زنان صبور را دیده‌ایم که با عرض یک سلام، از عمق وجود سر خم می‌کنند و زیر لب با امام حرف می‌زنند. این برکت و طراوت را چگونه می‌توان فراموش کرد؟ چطور می‌شود صدای نقاره‌ها را که بهترین موسیقی دنیا شناخته شده‌اند از خاطر برد؟ تلاش مضحک دیگر کشورها را دیده‌ایم که می‌خواهند به هر قیمتی شده برای خودشان پیشینه‌ای با قدمت زیاد بتراشند و مردمشان را با خودشان همراه کنند. ما مردم ایران نیازی به تراشیدن تاریخ برای خودمان نداریم اما چرا اجازه می‌دهیم میراث آب و اجدادی‌مان را کدر کنند و

مشهد از مناطق جنگی فاصله جغرافیایی زیادی دارد. یکی از دورترین شهرهاست به آستان‌ها و شهرهایی که در پیشانی دفاع مقدس بودند اما این بعد مسافت باعث نشد از جنگ کناره بگیرد بلکه مثل شهرهای نزدیک به جنگ، سینه سپر کرد و با اعزام رزمندگان و تشکیل تیپ و گردان و لشکر، در دفاع از میهن سنگ تمام گذاشت.

رزمندگان دسته‌دسته از راه‌آهن راهی جبهه می‌شدند. قطارها پر می‌رفتند و خالی برمی‌گشتند. سهم خراسان بزرگ ۲۳ هزار شهید و ۴۷ هزار جانباز بود.

این اعداد حیرت‌آورند وقتی محاسبه را از یک نفر به یک خانواده تعمیم دهید. زن‌های زیادی بی‌همسر شدند. مادرها و پدرهای زیادی داغ‌دار شدند و بچه‌های بی‌شماری گردیتیمی به سرشان نشست. مشهد فقط ۳۰۸ هزار رزمنده نفرستاد بلکه آغوشش را برای مردم خسته و رانده‌شده از شهرهای جنگی هم باز کرد. مردم غریب و دل‌شکسته کجا بروند بهتر از پناه امام رضا(ع)؟ غریب‌اند و در پناه غریب‌الغربا آرامش را می‌یافتند. از هر کجا رانده شده بودند دروازه سرای مهر امام رضا(ع) به رویشان باز بود. مردم خرم‌شهر و آبادان و دیگر شهرها سالیان درازی است هم‌چنان در مشهد مانده و سایه گنبد طلا را بر هر جای دنیا ترجیح داده‌اند.

بیمارستان‌های مشهد هم پذیرای مجروحانی شدند که درد و رنج و زخمشان را با دیدن آیینه‌کاری‌های حرم از یاد می‌بردند. بعضی‌هایشان همین‌جا ماندند و ازدواج کردند و خود را از برکات شعاع رضوی بهره‌مند کردند.

خاطرمان را مکدر؟ مشهد، شهر امام، باید هم‌چنان شهر امام رضا(ع) بماند. این مقدار کینه و دشمنی با شهر مشهد چه دلیلی می‌تواند داشته باشد جز مخدوش کردن جایگاه امام رضا(ع)؟ ساده‌لوحانه است - اگر نگویم احمقانه - اگر همه این جریانات را اتفاق بدانیم. برنامه خصم و دژخیمان برای دیار شعر و ادب و علم و رضا گسترده و همه‌جانبه است. امام رضا(ع) که جز مهر و برکت برای ما نداشته است. امام رضا(ع) که سنگ صبور ماست، سرچشمه علم و دانش است، پناه غریبان و بی‌پناهان است، بهانه باران رحمت خداست.

✚ ساده‌لوحانه است اگر همه چیز را حادثه و اتفاق ببینیم.

تهاجمات آن قدر سریع اتفاق می‌افتد که خودمان هم فراموش می‌کنیم در مشهد چه افتخاراتی داریم: فردوسی و شاهنامه‌اش، معماری گوهرشادش، کلنل شجاعش، کاوه‌ها و سردارانش، عرفایش، علما، دانشمندان و شهدا و... را داریم و از قدیم داشته‌ایم. داشته‌هایمان را نتراشیده‌ایم بلکه میراث‌پدیری‌مان است. ببینیم و خوب‌تر بنگریم تا جای افتخاراتمان را با ننگ خودشان عوض نکنند. خدمات این شهر برای مردم ایران و جهان ناشناخته نیست. مردم مشهد همه خادم‌الرضا(ع) هستند. همه ایران تاج افتخار هم‌جواری با دریای نور را دارند. خورشیدی که از مشرق ایران طلوع می‌کند بی‌غروب است. آدم‌ای شاه، پناه‌هم‌بده!



مریم قربانزاده نویسنده

خورشید

نا گفته می‌داند

بستگی دارد که چقدر نور حضور در حضور در محضر امام(ع) را منعکس کند. بسان کودکی که مشتاق آغوش مادر است یا مسافری که بعد از مدت‌ها به خانه‌اش بازمی‌گردد لبریز شوق بودم و تمنا. آدخل یا رسول...؟ آدخل یا حجة...؟ و سیل اشک بود که صورتم را پوشانده بود. کفش‌هایم را تحویل کفش‌داری حرم دادم. مثل همیشه برابرم مقرر و متین بودند خادمان حرم. چقدر شلوغ بود. اصلاً مگر خلوت دیده بودم؟! حالا من هم قطره‌ای از آن دریایی پرشوقی

چند لحظه چشم‌هایم را باز کردم، ناگهان به تابلوی جلو جاده افتاد: مشهد ۲۰ کیلومتر. دوباره چشم‌هایم را بستم و مرور کردم در ذهن بی‌تابم تمام حرف‌های ناگفته را با ترمز اتوبوس چشم‌باز کردم؛ رسیده بودم هیاهوی رانندگان برای جذب مسافر مثل همیشه بود و بخت، یار پیرمردی بود که بی‌صدا گوشه‌ای ایستاده. شوق زیارت همچون پیچکی خوشحال تمام وجودم را پیچیده بود و نگاهم که حالا گره خورده بود به گنبد و گلدسته‌هایی که تا نگاهشان می‌کنی دنیایی از غربت و غصه و دل‌تنگی را از دلت پاک می‌کند و از دامنه این اعجاز به دلت

۲۳ شنبه
۱۶ خرداد ۱۴۰۱
۶ ذی‌القمده ۱۴۴۳ شماره ۳۶۸۱

(۳)



پیدا شدن را کسی می‌فهمد که گم شدن را از سر گذرانده باشد. چشمان بارانی‌ام را باز کردم. نگاهم را دقیق‌تر کردم روی شبکه‌های ضریح شکلاتی. دیدم درست روبه‌رویم انگار معلق بین مرز ضریح و شبکه‌هاست. دلم می‌خواست بردارم اما مردد شدم. شاید متعلق به کسی باشد یا اصلاً مال من نباشد. دقیق‌تر شدم. نهیبی میان تک‌تک سلول‌های وجودم پیچید: بردار! برداشتم بی‌هیچ کلامی و هیچ حرفی! عقب‌ه برگشتم، خبری از دل‌تنگی‌های دقایقی قبل را احساس نکردم. امام(ع) ناگفته می‌دانست و من بی‌اختیار گل لبخند بر لبانم شکفت. حالا من بودم و شکلاتی در دست و یک نگاه. «انگار امام(ع) به من لبخند می‌زد.»

بیتول زهرا
اکیوان

برگزیده
سیزدهمین
نام‌های
به امام رضا(ع)
بخش بین‌الملل

کوثر